

باسمه تعالی

خلاصه جلسه گذشته

محقق خوئی فرمودند امکان ترتب به معنای جمع بین ضدین نیست و در مقام بیان جهت ثالث از مقدمات برهان لمّی بر ترتب بودند و در این جهت دو نکته را بیان کردند. نکته اول این بود که فعلیت امر به اهم در فضای عصیان اهم و فضای فعلیت امر به مهم، همچنان باقی است و بر مبنای خودشان توضیح دادند که اگر تقابل مطلق و مقید، ضدان لاثالث باشد وقتی تقیید امر به وجود طبیعت و عدم آن محال بود پس اطلاق ثابت می شود زیرا اهمال در کلام شارع محال است پس وقتی یکی از اضداد نباشد ضد دیگری حتما باید باشد. ولی طبق مبنای محقق نائینی از راه اطلاق و تقیید نمی توان مشترک را ثابت کرد زیرا اگر تقیید محال شد اطلاق هم محال است ولی از باب این که امر نسبت به متعلق خودش در صورت وجود قدرت، داعویت دارد و فرض این است که مکلف قدرت بر انجام متعلق امر به اهم دارد و لذا بعث به ازاله هم در فضای ترک اهم وجود دارد زیرا قدرت بر اهم دارد. پس امر به اهم در فضای فعلیت امر به مهم باقی است.

نکته دوم در جهت ثالث مقدمات برهان لمّ محقق خوئی^۱

نکته دوم در جهت ثالث این بود که بقاء امر به اهم در فضای عصیان اهم و بقاء امر اهم فعلی در فضایی که امر به مهم هم فعلی است آیا به معنای جمع بین ضدین نیست؟ محقق خوئی می فرماید: جمع بین ضدین شکل نمی گیرد زیرا جمع چهار فرض دارد و هیچکدام از این چهار فرض، در ترتب نیست. فرض اول: جمع به عنوانه مطلوب باشد، در فضایی که دو شیء از نظر ثبوت تکلیف وسقوط آن همراه هم باشند مانند اقل و اکثر ارتباطی که مثل رکوع و سجود که با همدیگر هستند و اگر کسی سجده کرد و رکوع نکرد مصحلت

^۱. محاضرات فی اصول الفقه (طبع موسسه احیاء آثار السید الخوئی)؛ ج ۲؛ ص ۴۱۳. أو فقل: إن طلب الجمع بین فعلین فی الخارج یتصور علی صور أربع، وما نحن فیہ لیس من شیء منها.

سجده را به دست نیاورده است و چیزی از کردنش ساقط نمی‌شود. تمام اجزاء مرکب ارتباطی این گونه هستند و جمع به عنوانه مطلوب است و مصحلت دارد و معنای این فرض در حقیقت این است که ما دو امر نداریم. این فرض جمع در بحث ما مطرح نیست زیرا کسی احتمال نمی‌دهد که جمع بین ازاله و صلوات ثبوتاً و سقوطاً مطلوب باشد. فرض دوم و سوم این است که دو تکلیف داشته باشیم که امتثال هر کدام مقید به امتثال دیگری باشد دو تکلیف است امر به صلوات و صوم یک طوری باشد که شارع مثلاً امتثال صوم را مقید به امتثال صلوات کند و صلوات را به صوم مقید کند. در این موقع دو امر از نظر امتثال به همدیگر ربط دارند و به حمل شایع جمع می‌شوند و گاهی فقط یکی در وادی امتثال به دیگری مقید می‌شود. در این فرض دوم و سوم جمع به عنوانه مطلوب نیست که یک مرکب اعتباری داشته باشیم که جمع دو تکلیف از نظر ثبوت و سقوط مطلوب باشد ولی واقع جمع مطلوب است و اینکه در خارج با همدیگر باشند، وقتی اولی امتثال می‌شود که دیگری امتثال شود و وقتی دیگری امتثال می‌شود که اولی امتثال شود. این دو گونه جمع هم در ما نحن فیه نیست زیرا این گونه نیست که شارع امتثال «صل» را مقید به امتثال «ازل» کند یا بالعکس و لذا این دو فرض در ترتب شکل نمی‌گیرد.

فرض چهارم این است دو امر داشته باشیم که مطلق باشند در وادی امتثال هم مطلق باشند مثل صوم و صلوات. صل امری دارد که امتثال آن مقید به صوم نشده است صلوات بر مکلف واجب است چه روزه بگیرد یا نگیرد و روزه هم واجب است خواه صلوات بخواند یا نخواند، در این گونه موارد که دو امر داریم که یکی به طبیعی خورده است و دیگری هم به طبیعی، که این ها با هم تحقق پیدا می‌کنند نه اینکه جمع شرط باشد بلکه به قول ایشان یک جمع بالعرضی تحقق پیدا می‌کند زیرا جمع بالذاتی، نه در عنوان و نه در واقع نداریم. سه فرض اول که در ترتب مطرح نیست، فرض چهارم نیز با ترتب فرق دارد زیرا فرض چهارم در جایی است که هر دو مطلق باشند و ترتب در جایی است که یکی مطلق است و دیگری مقید به عصیان دیگری است. لذا جمع تحقق پیدا نمی‌کند. «ازل» مطلق است و «صل» مقید به ترک ازاله است وقتی در ترتب یکی مطلق است و دیگری مقید به عدم دیگری است این جا جمع بالعرض هم نداریم، پس نسبت ترتب با جمع، فی طرف النقیض است زیرا اقل مراتب جمع، جمع بالعرض بود که

اطلاق بود در ترتب نیست و نوع اول جمع که اعلی مراتب جمع بود که جمع از حیث عنوانه بود و نوع دوم و سوم جمع که نوع وسط بودند هیچکدام در ترتب نیست، زیرا اقل مراتب جمع وقتی است که این دو مثل صوم و صلّ باشند و اطلاق داشته باشند که اطلاق سبب می شود که این دو تکلیف با همدیگر تحقق پیدا کنند ولی ترتب در طرف نقیض است زیرا اینجا مقید به عدم دیگری است. بله برای اینکه جمع محقق شود باید یکی از دو این دو محذور محقق شود: یا اینکه فرض شود وجود ازاله عین عدم ازاله است که این خودش جمع نقیضین است و آن موقع صلّ در فضای ترک ازاله ای است و این عدم عین وجود است و یا فرض شود که صلّ تقیید به عدم ازاله ندارد، که این هم خروج از محل بحث است، پس جمعی در ترتب امکان پذیر نیست. (اصل این مطلب در کلمات مرحوم مظفر هم آمده است).^۲

جهت چهارم مقدمات برهان لمّی محقق خوئی بر ترتب^۳

جهت چهارم:^۴ محقق خوئی می فرماید قبلاً گفتیم در باب تکلیف یک قانون داریم و آن اینکه تکلیف یک موضوع دارد و یک متعلق دارد. (استاد: که ما گفتیم باید تکلیف را به شکل یک قضیه حملیه درست کنید تا بتوانید موضوع و محمول را در آورید. «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»^۵ تبدیل می شود به «المستطيع يجب عليه الحج» یا «صلّ» تبدیل به «انت يجب عليك الصلاة» می شود.) تکلیف وقتی به شکل قضیه حملیه در آید یک

^۲. أصول الفقه (طبع انتشارات اسلامی)؛ ج ۲؛ ص ۳۷۳. لکن هذه الدعوى - عند القائل بالترتب - باطلة، لأن قوله: «الأمر بالضدين في آن واحد محال» فيه مغالطة ظاهرة، فإن قيد «في آن واحد» يوهم أنه راجع إلى «الضدين» فيكون محالاً، إذ يستحيل الجمع بين الضدين، بينما هو في الحقيقة راجع إلى «الأمر» ولا استحالة في أن يأمر المولى في آن واحد بالضدين إذا لم يكن المطلوب الجمع بينهما في آن واحد، لأن المحال هو الجمع بين الضدين لا الأمر بهما في آن واحد وإن لم يستلزم الجمع بينهما.

^۳. محاضرات في أصول الفقه (طبع مؤسسة احياء آثار السيد الخوئي)؛ ج ۲؛ ص ۴۱۶. الجهة الرابعة: وهي الجهة الرئيسية لأساس الترتب وتشديد كيانه: قد ذكرنا غير مرة أن الخطابات الشرعية بشئ أشكالها لا تعرض لحال موضوعاتها وضعاً ورفعاً...

^۴. استاد فرمودند به خاطر انسجام جهت چهارم با جهت سوم، ما جهت چهارم را نیز بیان میکنیم و بعد به بررسی جهت سوم و چهارم محقق خوئی می پردازیم.
^۵. آل عمران، آیه ۹۷.

موضوع و یک حکم و متعلق دارد. آنجا توضیح دادیم که هیچ تکلیفی نسبت به موضوع خود محرکیت و نظارت و حساسیتی ندارد، یعنی هیچ تحریکی نسبت به موضوع ندارد ولی در ناحیه متعلق خود محرکیت دارند. لذا «يجب عليك الصلوات» حرکت می دهد مکلف را به سمت تحقق صلوات و «يجب على المستطيع الحج» حرکت به سمت حج می دهد، اما نسبت به تحقق عنوان استطاعت هیچ کاری ندارد اگر استطاعت به عنوان موضوع در خارج موجود شد این حج درست می شود و تکلیف محرکیت به سمت متعلق پیدا می کند. اگر مکلف واجد شرایط پیدا شد محرکیت محقق می شود. در «المسافر يجب عليه القصر» هر وقت عنوان مسافر شکل گرفت تکلیف نحو القصر می آید. حکم وقتی نسبت به متعلق خود فعلیت پیدا کرد، به سمت متعلق خود تحریک می کند ولی نسبت به موضوع خود هیچ کاری ندارد. لذا ما قبلا گفتیم که احکام به شکل قضیه حقیقیه جعل می شوند. در اینجا کاری به اشکال اصطلاحی آقایان به محقق خوئی نداریم. ایشان به تبع محقق نائینی یا شیخ انصاری حقیقیه به کار می برد ولی شهید مطهری هم تحقیق کرده است که این اصطلاح مطابق به تعریف بوعلی از قضیه حقیقیه نیست و ایشان به تبع ملاهادی قضیه حقیقیه را این گونه گرفته اند و قضیه حقیقیه ملاهادی در واقع همان خارجییه بوعلی است. لذا سر کلمه اشکال نکنید. جعل احکام به شکل قضیه حقیقیه یا خارجییه بوعلی است که بازگشت به قضیه شرطیه دارد یعنی وقتی می گوئیم «المستطيع يجب عليه الحج» یعنی اگر مستطیع یافت شد جزاء وجوب حج هم هست. اگر مسافری یافت شد نماز قصر است. پس در هیچ تکلیفی نسبت به موضوع تکلیف کاری ندارد ولی نسبت به متعلق خود محرک است و این دو نکته از مهمترین نکات فهم ترتب است. لذا محقق خوئی می فرماید: «النکته الریسیه فی فهم الترتب» این دو نکته، اول سکوت نسبت به موضوع و دوم تحریک نسبت به متعلق است.

در ترتب در ناحیه مهم، موضوعی داریم به نام عصیان اهم یعنی «العاصی للأهم، يجب عليه الصلوات» یا «ان عصى الأهم يجب عليه الصلاه» که وجوب صلوات که حکم مهم است نسبت به موضوع خود هیچ کاری ندارد، و این تکلیف نمی گوید که مکلف باید معصیت کند و معصیت اهم موضوع فعلیت وجوب صلوات است. ولی نسبت به متعلق هر وقت موضوع یا شرط آمد حکم فعلی می شود و تحریک به سمت متعلق دارد. لذا مهم نسبت به عصیان اهم

ساکت است و گردن شارع نمی‌افتد که تکلیف مهم را فعلی کرد و لذا ربطی به شارع ندارد تا جمع معنا پیدا کند، زیرا عصیان در رتبه موضوع است و دخالت در مصلحت امر دارد نه ماموریه. پس «یجب الصلات»، هیچ کاری به «ان عصیت» ندارد هر وقت عصیان آمد این حکم زنده می‌شود و به متعلق خود دعوت می‌کند ولی امر به اهم نسبت به متعلقش محرک است و جلوی عصیان را می‌گیرد. پس نتیجه نکته اول که امر نسبت به متعلقش محرک است و نکته دوم که امر نسبت به موضوعش ساکت است این است که امر به صلات، نسبت به عصیان ازاله کاری ندارد و فعلی شدن این امر کاری به مکلف ندارد که او را وادار به عصیان کند ولی در ناحیه ازاله، امر به ازاله مکلف را دعوت به تحقق ازاله و ترک عصیان می‌کند، زیرا عصیان در ناحیه ازاله معلول حکم است و در ناحیه صلات موضوع حکم است. حکم نسبت به متعلق خود محرکیت دارد و نسبت به موضوع ساکت است.

در ترتب «صل» نسبت به عصیان ساکت است و «أزل النجاسة عن المسجد» نسبت به تحقق ازاله محرک است و لذا «أزل» می‌خواهد موضوع «صل» را بردارد و هیچ اشکالی ندارد و ازاله که می‌آید عصیانی در کار نیست و صلاتی در کار نیست. اگر این نکته نهایی را کنار دو نکته قبلی بگذاریم معلوم می‌شود که ترتب هیچ مشکلی ندارد. مرحوم نائینی عصیان و اطاعت را معلول حکم می‌داند ولی مصالح و مفاسد علل حکم است. محقق خوئی می‌گوید من نسبت به موضوع علیت قائل نیستم، لذا اینها نه ذاتا با همدیگر مشکل دارند و نه اقتضاء که جلسه بعد بررسی خواهیم کرد.

مقرر: حسن مهاجری